



بررسی موانع ساختاری و  
مدیریتی تحول علوم انسانی  
در گفت‌وگو با «حمیدرضا آیت‌اللهی»



## مصاحبه‌ی ماه

تحول در علوم انسانی تمرکز و توان مضاعف می‌طلبد  
بررسی موانع ساختاری و مدیریتی تحول علوم انسانی در گفت‌وگو با «حمیدرضا آیت‌اللهی»



# تحول در علوم انسانی تمرکز و توان مضاعف می‌طلبد

بررسی موانع ساختاری و مدیریتی تحول علوم انسانی  
در گفت‌وگو با «حمیدرضا آیت‌اللهی»

دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی این روزها بیش از آنکه به عنوان یک مدرس فلسفه شناخته شود، از طریق جایگاه حقوقی‌اش به عنوان رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی شناخته می‌شود. حضور آیت‌اللهی در پژوهشگاه در همان بدو امر توأم با حواشی فراوانی بود. از یک سو، اختلاف با رئیس و بدنه‌ی شورای بررسی متون به عنوان یکی از ارکان مهم ساختاری تحول علوم انسانی و از سوی دیگر، نوع قرائت خاص وی از تحول در علوم انسانی اسلامی قابل مشاهده بود که شاید این شق اخیر را بتوان علت وقوع شق اول دانست. با این حال، علی‌رغم اینکه نوع نگرش دکتر آیت‌اللهی به مقوله‌ی تحول علوم انسانی و نیل به علوم انسانی اسلامی را با جایگاه وی تا حدودی در تعارض می‌دیدیم، به سراغ وی رفتیم تا نظرات ایشان را در باب مسائل ساختاری علوم انسانی کشور جویا شویم؛ هر چند که در پاره‌ای از مواقع همان نوع قرائت خاص از تحول علوم انسانی، ایشان را در تقابل جدی با رویکرد سایر بخش‌های مدیریتی درگیر در علوم انسانی کشور قرار می‌داد.

استفاده کنیم. در مجموع، می‌توان گفت در تحول علوم انسانی باید به‌روز بودن این علوم را مد نظر قرار دهیم و از تمام اطلاعاتی که در داخل کشور، در طول این مدت، چه در زمینه‌ی نوع نگرش ایرانی و چه در زمینه‌ی نوع نگرش اسلامی وجود دارد، بهره ببریم. نقطه ضعف دوم علوم انسانی در کشور ما این است که این علوم در کشور ما ناکارآمد هستند؛ یعنی برخی از فارغ‌التحصیلان علوم انسانی نمی‌توانند از عهده‌ی برخی کارها برآیند. در واقع روش‌هایی که در دانشگاه‌ها استفاده می‌شود، مهارت‌افزایی نمی‌کند، بلکه فقط بر اطلاعات فرد می‌افزاید. این در حالی است که در دانشگاه باید مهارت‌های علوم انسانی به منظور حل مشکلات و رفع نیازهای مملکت به فرد آموزش داده شود. در این صورت، موضوع اشتغال فارغ‌التحصیلان علوم انسانی نیز به خوبی برطرف می‌شود.

نکته‌ی سوم این است که علوم انسانی در کشور ما باید، برخلاف غربی‌ها، واجد مبانی ارزشی خودمان باشد. در واقع آن‌ها یک مبانی ارزشی برای خودشان دارند و ما هم یک مبانی ارزشی برای خودمان داریم. اگر بخواهیم در جامعه‌ای که دارای مبانی ارزشی متفاوتی است، ارزش‌های دیگری را تحمیل کنیم، این دو همخوانی نخواهند داشت. این کار هیچ فایده‌ای ندارد و فقط جامعه را متزلزل می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در این زمینه وجود دارد مسئله‌ی نگرش دینی و معنوی نسبت به عالم است. ما دو پیش‌فرض اساسی داریم که باید آن‌ها را در علوم انسانی دخالت دهیم. اول اینکه خدا خالق این جهان و رب ماست. ربوبیت خدا خیلی مهم است و حتی بیش از خالقیت او اهمیت دارد. در واقع نه تنها خدا خالق عالم

در ابتدا می‌خواهم از بحث تحول علوم انسانی شروع کنیم. طبیعتاً چند رویکرد نسبت به این مسئله وجود دارد. بفرمایید که حضرت عالی چه برداشتی از مفهوم تحول در علوم انسانی دارید؟ تلقی دیگران و رویکردهای دیگر در این زمینه چیست و نگاه شما در این زمینه چه وجه تمایزی با آن‌ها دارد؟

اینکه شما می‌گویید چند تلقی در این زمینه وجود دارد، بحث مفصلی است که برخی آن را دسته‌بندی کرده‌اند. به اعتقاد بنده، تحول در علوم انسانی یک تحول همه‌جانبه است. در تحول همه‌جانبه فقط یک موضوع مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در مورد این مسئله، باید ابتدا نقاط ضعف علوم انسانی را در کشور بیابیم. در حال حاضر، سه نقطه ضعف اساسی در علوم انسانی وجود دارد. یکی از این نقاط ضعف این است که علوم انسانی فعلی، خیلی دیر شروع به فعالیت و تحرک کرده است و بنابراین مدت زیادی است که هیچ تغییری در آن اتفاق نیفتاده است و به‌روز نیست. به‌روز نبودن علوم انسانی به این معنا نیست که منطبق با آخرین اندیشه‌های غربی نیست، بلکه ما باید برای نقد اندیشه‌های غربی، از آخرین مطالب آن‌ها مطلع باشیم، نه اینکه مطالب سی سال پیش را تدریس کنیم. بنابراین ما باید از آخرین تحولاتی که در شاخه‌های مختلف علمی در دنیا اتفاق افتاده است آگاه باشیم. البته این بدان معنا نیست که لزوماً از آن‌ها تبعیت کنیم. از این مهم‌تر آنکه در طول بیست سال گذشته، در علوم انسانی تعداد زیادی مقاله، کتاب و مطلب در داخل کشور مان تولید شده است که باید از آن‌ها به عنوان یک منبع



در تحول همه‌جانبه فقط یک موضوع مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در مورد این مسئله، باید ابتدا نقاط ضعف علوم انسانی را در کشور بیابیم. در حال حاضر، سه نقطه ضعف اساسی در علوم انسانی وجود دارد. یکی از این نقاط ضعف این است که علوم انسانی فعلی، خیلی دیر شروع به فعالیت و تحرک کرده است و بنابراین مدت زیادی است که هیچ تغییری در آن اتفاق نیفتاده است و به‌روز نیست.



برخی از افراد فقط سنت‌گرا و بعضی دیگر پست‌مدرن هستند، نمی‌توانم قبول کنم. به اعتقاد من، تفکیک‌ها و تفسیرها بیش از این‌هاست. برای مثال، گروهی که نگاه هایدگری دارند چندان در بحث ترقی علوم اسلامی و انسانی وارد نمی‌شوند. یک نوع تلقی وجود دارد و بعضی‌ها علیه علوم انسانی فعلی صحبت می‌کنند، ولی نگاهشان نگاه فوکویی است. به باور آن‌ها، غرب همه‌اش مزخرف است، ولی نه از بابت اینکه ربوبیت الهی و معاد در آن مطرح نیست، بلکه از این بابت که فوکو می‌گوید باید غرب را نقد کنیم. این نگاه را شاید بتوان تا حدودی در قالب پست‌مدرنیسم دانست.

طرفداران رویکرد سنت‌گرا به بحث تحول در علوم انسانی شاید اصلاً این‌گونه نگاه نمی‌کنند، اما بالاخره ظاهر صحبت‌های دکتر نصر علیه غرب بسیار تند است و اندیشه‌های دینی در آن حفظ می‌شود، ولی مشکل عمده‌ای که آن‌ها دارند این است که رویکردشان فقط معنویت‌گراست؛ یعنی اصلاً کاری به ربوبیت خداوند ندارند. آن‌ها معنویت الوهی را مد نظر دارند و به ربوبیت الوهی نمی‌پردازند، در حالی که ما می‌گوییم ربوبیت الوهی در مسائل جزئی، مثل موضوعات خانوادگی و مسائل سیاسی اجتماعی، دخالت دارد. بنابراین در مجموع این تقسیم‌بندی شما نیاز به بررسی و تعمق بیشتر دارد.

شورای تحول علوم انسانی وظیفه‌ی سیاست‌گذاری و مدیریت کلان روند تحول علوم انسانی را بر عهده دارد. بسیاری از مسئولان و صاحب‌نظران رسمی و غیررسمی از عملکرد این شورا گله‌مند هستند و فکر می‌کنند کارکرد این شورا ضعیف است. بعضی هم ادعا می‌کنند این شورا به

است، بلکه ربوبیت عالم، یعنی تربیت، تدبیر و مالکیت عالم، نیز در دست خداست. اگر این واقعیت را در نظر بگیریم، نوع نگاه ما نسبت به خیلی از مبانی علوم انسانی تغییر پیدا خواهد کرد.

مسئله‌ی دوم معاد است؛ یعنی هدف ما از کارهایی که انجام می‌دهیم این نیست که لزوماً در این دنیا به فایده‌ای برسیم و جامعه‌ی بسیار آسوده و مرفه‌ی داشته باشیم. بلکه هدف ما ساختن جامعه‌ای است که مسئولیتش را در مقابل خدا انجام بدهد و روز قیامت سربلند باشد. این دو مسئله بسیار اساسی و مهم هستند.

بنابراین علوم انسانی نه تنها با مبانی دینی، بلکه با ظواهر دینی هم باید سازگار باشد. برخی فقط بر مبانی دینی تأکید می‌کنند، در حالی که این رویکرد غلط است.

در حال حاضر حداقل سه جریان را می‌توان در کشور تمیز داد که از ضرورت تحول در علوم انسانی دم می‌زنند؛ اولین جریان، جریان عقلانیت اسلامی است که شما آن را توضیح دادید. دومین جریان، جریان سنت‌گراهاست که تلقی خاصی از بحث دین و متعاقباً مدرنیته و علم دارند و در نهایت تفسیر خاصی از تحول علوم انسانی ارائه می‌دهند. سومین جریان، جریان پست‌مدرن‌هاست که شاخه‌های مختلفی دارند و در داخل کشور بسیار مقبول واقع شده‌اند. این جریان، که بیشتر با رویکردهای هایدگری به موضوع می‌نگرند، تلقی خاصی از تحول علوم انسانی دارند. دیدگاه شما در این تقسیم‌بندی کجاست؟

من نمی‌توانم این تقسیم‌بندی شما را به سادگی قبول کنم. می‌خواهم بگویم این نوع تقسیم‌بندی را که مثلاً بگوییم



شورای تحول برای این است که تحولی در علوم انسانی انجام شود. من یک سؤال بیشتر ندارم. شورای تحول لازم نیست بگوید چقدر کار کرده. باید بگوید که چه برنامه‌ی تحولی اجرایی انجام داده است.



جای اینکه کار ما را پیش ببرد، کار ما را مختل کرده است. شما به عنوان یکی از اعضای شورای تحول، چه توضیحی در باب این اشکال دارید؟

شورای تحول برای این است که تحولی در علوم انسانی انجام شود. من یک سؤال بیشتر ندارم. شورای تحول لازم نیست بگوید چقدر کار کرده، باید بگوید که چه برنامه‌ی تحولی اجرایی انجام داده است. فرض کنید که اعضای این شورا بگویند ما فلان تعداد کتاب خوانده‌ایم یا مطلب نوشته‌ایم که در دانشگاه‌ها اثر کرده است. شورای تحول گروه‌های تخصصی دارد و بعضی از افراد در قالب این گروه‌ها خیلی کار می‌کنند، ولی این اقدامات باید اصطلاحاً در شورا مصوب شود و به عنوان یک مصوبه، ابلاغ شود تا کار پیش برود.

این در حالی است که تا امروز چنین چیزی دیده نشده است. به نظر من، این کار یک مدیریت جدی می‌خواهد. موضوع خیلی حیاتی است. حدود دو میلیون نفر آدم مرتباً در رشته‌های علوم انسانی تحصیل می‌کنند. اگر بنا باشد در علوم انسانی تحولی به وجود آید، باید ده تا بیست نفر همه‌ی کارهایشان را رها کنند و به صورت تمام‌وقت درباره‌ی تحول در علوم انسانی کار کنند. متأسفانه چنین اقدامی صورت نمی‌گیرد. وقتی هم چنین حرف‌هایی مطرح می‌شود، می‌گویند نباید شتاب‌زدگی کنیم. اگر کسی فعالیت کند و برای این کار وقت بگذارد، می‌گویند شتاب‌زده است. شتاب‌زدگی یعنی دفع‌الوقت نکردن. لذا هنوز هم که هنوز است من از شورای تحول هیچ کاری ندیده‌ام، مگر اینکه خود اعضا برای خودشان کارهایی را شروع کرده باشند.

دلیل آقای دکتر مخبر و اعضای شورای عالی برای تشکیل شورای تحول این بود که شوراها یا مجموعه‌های قبلی، مثل شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها، شورای بررسی متون و امثالهم، در



اگر بنا باشد در علوم انسانی تحولی به وجود آید باید ده تا بیست نفر همه‌ی کارهایشان را رها کنند و به صورت تمام‌وقت درباره‌ی تحول در علوم انسانی کار کنند. متأسفانه چنین اقدامی صورت نمی‌گیرد. وقتی هم چنین حرف‌هایی مطرح می‌شود می‌گویند نباید شتاب‌زدگی کنیم.



مجموعه‌ی منسجمی را گرد هم جمع کرده‌اند. این خیلی مهم است و سرمایه‌ی عظیمی برای مملکت به شمار می‌رود. ما دوازده گروه داریم و هر گروه ده تا دوازده نفر هستند و همه‌ی آن‌ها از اساتید باسواد و متعهد دانشگاه‌ها محسوب می‌شوند، همین که این گروه‌ها ماهی یک بار دور هم جمع شوند و صحبت کنند ارزشمند است.

علاوه بر این، دوام این مجموعه نیز بسیار ارزشمند است. اینکه گروهی از اندیشمندان کشور به صورت مرتب دور هم جمع شوند بسیار مهم است و برکت‌های خاص خودش را دارد. البته با وجود زحمات‌های زیادی که کشیده شده است، از آنجا که این فعالیت‌ها مدت زیادی دوام پیدا کرده است، روال را که در گذشته داشته است، در حالی که در این شکل کارها باید مرتب جهش صورت بگیرد تا این جریان سرزنده‌تر باقی بماند.

نکته‌ی دیگر این است که صرف نقد کردن کتب کافی نیست و دانستن نقاط ضعف به وسیله‌ی ناشر یا مؤلف کفایت نمی‌کند، بلکه باید کاری انجام شود تا افراد با این نقدها درگیر شوند. در واقع علم یک چیز است و نشر آن و درگیر کردن افراد با آن، بحث دیگری است. در شورای تحول، در عرض این پانزده سال، کم پیش آمده است که افراد جامعه‌ی ما با آثار شورای تحول درگیر شوند. بحمدالله از حدود دو سال پیش، این شورا یک تکان حسابی خورده است.

برای مثال، اگر سالی پنجاه کتاب مورد بررسی قرار می‌گرفت، یک‌دفعه جهش پیدا کرد و تعداد کتاب‌ها به پانصد عنوان رسید؛ یعنی یک برنامه‌ریزی انجام شد و از روزمرگی درآمد.

دوم اینکه خیلی از کارهایی که نیمه‌کاره مانده بودند در این مدت تکمیل شدند. جهش دیگر شورای بررسی متون این بود که ما فقط دعوایمان با کتاب‌های داخلی نیست، بلکه ما اندیشمندان غربی و اندیشه‌های آن‌ها را نیز می‌خواهیم نقد و بررسی کنیم. بنابراین نقد و بررسی صد عنوان کتاب از کتاب‌های علوم انسانی غربی، که در سطح جهان به عنوان کتاب مرجع شناخته می‌شوند، نیز در دستور کار این شورا قرار گرفت.

ضمن اینکه رفته‌رفته تلاش می‌شود تا ارتباط اعضای هیئت علمی و دانشجویان با این نقدها افزایش یابد. از همه مهم‌تر اینکه اعضای هیئت علمی که می‌آیند و کار می‌کنند، به تنها جایی که امید دارند همین شورا است، چون این مجموعه انسجام خودش را حفظ کرده است و یک سرمایه‌ی عظیم برای کشور به شمار می‌رود. به ندرت جایی وجود دارد که پانزده سال تداوم داشته باشد و بدون داشتن ردیف بودجه، با انسجام کامل، به کار خودش ادامه دهد.

رفتارشان ضعیف عمل کرده‌اند و نتوانسته‌اند نیازهای تحولی علوم انسانی را تأمین کنند. آن‌ها با این انگیزه شورای تحول را راه انداخته‌اند. شما فکر می‌کنید که در حال حاضر، عملکرد شورای تحول در علوم انسانی قوی‌تر از شوراهای مجموعه‌های قبلی است؟

نه، این واضح است. شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها چندین و چند سال است که فعالیت می‌کند، اما خروجی‌هایی نداشت که به صورت ملموس کاری را پیش ببرد. این کارهایی است که مدیریت می‌خواهد. اینکه دو هفته یک بار جلسه بگذاریم و کتابی را که تغییر داده‌ایم بیاوریم و نظر افراد را درباره‌ی آن جویا شویم، کاری از پیش نمی‌رود. این کار به یک برنامه و سند تحول احتیاج دارد. در سند تحول باید برنامه‌ریزی استراتژیک صورت گیرد و در این برنامه‌ی پنج‌ساله باید هر یک از اجزا مشخص شوند و در مجموع یک برنامه‌ی بیست‌ساله را تشکیل دهند که در آن، تمام فعالیت‌های افراد معلوم باشد.

از حدود یک سال قبل این بحث مطرح است که باید سند تحول نوشته شود. چرا تا امروز اقدامی در این باره صورت نگرفته است؟

بحث سند تحول یکی دو بار در شورا مطرح شد، اما گفتند ما اول می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که واقعاً تحول در علوم انسانی با نگرش اسلامی به چه معناست؟ آن‌ها می‌گویند ما هنوز به نتیجه نرسیده‌ایم و می‌خواهیم جلساتی بگذاریم و درباره‌ی این موضوع به نتیجه برسیم.

منظورشان از این جلسات این است که ماهی یک بار، پنج یا شش نفر آدم با هم صحبت کنند و مسلماً در چنین شرایطی، باقی افراد نتیجه‌ی بحث‌های آنان را نمی‌پذیرند.

شما رئیس شورای بررسی متون کشور هستید. بر اساس آمارهای موجود، این شورا تقریباً قدیمی‌ترین و توانمندترین مجموعه در بحث کارشناسی حوزه‌ی علوم انسانی است و بالای دو هزار نفر از اساتید علوم انسانی کشور در مجموعه‌ی شما مشغول هستند و کتاب‌های بسیار زیادی در مجموعه‌ی شما مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. شما فعالیت‌های این شانزده‌ه‌ه‌ه سال شورای بررسی متون را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اول اینکه خیلی از عزیزان واقعاً زحمت کشیده‌اند و مهم‌ترین زحمتی که در این باره کشیده شده و مهم‌ترین کاری که در این عرصه، به ویژه به همت دکتر گلشنی، انجام شده این بوده است که

متأسفانه ما مشکل عمده‌ای در علوم انسانی داریم که سدرامه شده و آن هم این است که مراجع تشخیص متفاوت هستند و منبتهای هم در آن‌ها زیاد است.



استفاده‌ی علمی و کارشناسی نمی‌کنند؟ لازم نیست شورای بررسی متون سیاست‌گذاری کند، ولی چرا از پتانسیل کارشناسی آنجا درست استفاده نمی‌شود؟

البته فرهنگ مدیریت غلط هم در این معضل دخیل است و همه تصور می‌کنند صاحب‌نظر هستند و زیر بار حرف دیگری نمی‌روند. متأسفانه ما مشکل عمده‌ای در علوم انسانی داریم که سدره راه ما شده و آن هم این است که مراجع تشخیص متفاوت هستند و منیت‌ها هم در آن‌ها زیاد است. فلان استاد دانشگاه می‌گوید این حرف را اگر من بزنم، درست است، ولی چون فلائی گفته، غلط است. خیلی وقت‌ها بحث‌های این‌چنینی بسیار سخیف می‌شود و افراد حاضر نیستند کوچک‌ترین تحولی را هم بپذیرند. به همین خاطر، وقتی ما سرفصل‌ها را شش‌ماهه تهیه کردیم، نه ماه طول کشید تا آن‌ها به ما جواب بدهند که آیا این سرفصل‌ها اشکال دارند یا خیر؟ بهتر از قبلی‌ها هستند یا نیستند؟

در نهایت هم زیر بار نرفتند. ما ۳۸ سرفصل تهیه کرده بودیم و این طرح حدود یک میلیون دانشجو را تحت پوشش خود قرار می‌داد. یک میلیون دانشجو اگر می‌توانستند در عرض دو ترم، مطالبی را که قبلاً می‌خواندند، به‌روزتر و کاربردی‌تر و اسلامی‌تر بخوانند، مسلماً تحول چشمگیری در کشور ایجاد می‌شد؛ اما متأسفانه در کشور ما اگر به یک گروه بگویید کاری در عرصه‌ی علوم انسانی انجام دهند و از گروهی دیگر بخواهید کار آن‌ها را ارزیابی کنید، یقیناً می‌گویند ما کار آن‌ها را قبول نداریم. جالب این است که هر کدام کار دیگری را سکولار یا بی‌فایده می‌دانند. متأسفانه این تعدد مرجعیت مشکلات عمده‌ای را برای علوم انسانی به وجود آورده است.

در بحث اصلاح سرفصل‌ها، گذشته از اینکه چه روندی باید طی شود و چه سرفصل‌هایی باید ارائه گردد، بحث پذیرش و جامعه‌پذیری این سرفصل‌ها در فضای دانشگاهی نیز اهمیت دارد. یکی از تکنیک‌هایی که در این مواقع استفاده می‌شود، بحث مشارکت دادن دانشگاهیان در قسمت‌هایی از این اصلاح سرفصل‌هاست. آیا شما در فرآیند کار خود به این موضوع توجه کرده‌اید؟ با فرض بر اینکه شورای تحول یا وزارت علوم این سرفصل‌های ارائه‌شده از سوی شما را به دانشگاه‌ها ابلاغ کنند، از سوی آن‌ها پذیرفته می‌شوند؟ علاوه بر این‌ها، به نظر شما، این سرفصل‌ها در صورت عملیاتی شدن، چقدر می‌توانند در تغییر نگرش‌ها و رفتارهای علمی دانشگاهیان کارآمد باشند؟

همان طور که مستحضرید، در ساختار فرهنگی ما ساختن مجموعه‌های اجرایی سخت و حفظ آن‌ها سخت‌تر است. ضمن اینکه ساختن ساختارهای کارشناسی و علمی بسیار سخت‌تر و حفظ آن‌ها در بلندمدت جزء محالات است. شورای بررسی متون در طول پانزده سال، این مجموعه‌ی کارشناسی گسترده را از برجسته‌ترین اساتید علوم انسانی تشکیل داده و تا امروز توانسته است تداوم پیدا کند. چرا از پتانسیل این شورا در بحث تحول علوم انسانی استفاده نمی‌شود؟

یکی از علت‌هایش این است که هر چند این شورا کارهای مفیدی انجام داده، ولی نتوانسته است در بدنه‌ی دانشگاه‌ها تحول ایجاد کند. البته باید توجه داشته باشیم که این شورا اختیار سیاست‌گذاری نداشته است. نکته‌ی دوم اینکه این شورا فقط وظیفه‌ی نقد متون علوم انسانی را بر عهده داشته و فقط در این وادی فعال بوده است. بنابراین سایر شاخص‌ها، مثل استاد، برنامه‌ی درسی، سرفصل دروس و امثالهم، جزء وظایفش نبوده است. مسئله‌ی سوم این است که بعضی وقت‌ها ما گروه‌های کارشناسی خوبی داریم، ولی گروه‌های اجرایی که قدرت را در اختیار دارند از دستاوردهای این گروه‌ها استفاده نمی‌کنند. دستاوردهای این شورا نیز باید به وسیله‌ی شورای برنامه‌ریزی وزارت خانه تأیید شود و متأسفانه آن‌ها خدمات ارائه‌شده به وسیله‌ی این شورا را مد نظر قرار نمی‌دهند.

برای مثال، شما فرض کنید می‌خواهید اسلامی کردن دانشگاه‌ها را مورد توجه قرار بدهید. در این حالت، دانشجو، روابط دانشگاهی، روابط فرهنگی و شاخص‌های بسیاری در این جریان تأثیرگذار هستند که در حیطه‌ی اختیارات این شورا قرار دارند. این کارها منوط به سیاست‌گذاری و مداخله است، ولی این شورا فقط یک شورای علمی است. در چنین حالتی، شورای تحول را به وجود آورده‌اند تا بتواند مداخلات اجرایی هم انجام دهد. برای مثال، ما می‌خواستیم سرفصل‌های همه‌ی دروس را بازنگری کنیم، ولی این کار بی‌فایده به نظر می‌رسد، چون در نهایت این شورای برنامه‌ریزی است که باید آن را اجرایی کند و آن‌ها به راحتی می‌توانند دستاوردهای ما را نادیده بگیرند.

بحث بر سر همین همکاری و تقسیم کار است. بالاخره شورای بررسی متون از سرمایه‌های کشور است و به هیچ شخص خاصی تعلق ندارد. وقتی این پتانسیل وجود دارد، چرا وزارت علوم، شورای تحول و امثالهم از این پتانسیل



در غرب رشته‌ای به نام «فلسفه‌ی علم» وجود دارد که مبانی تحول علمی را بررسی می‌کند. فیلسوفان علم هم بسیار هستند که هر کدام نظریات خودشان را دارند. حال سؤال این است که آیا می‌توان در عالم خارج علمی را پیدا کرد که مبنای آن پوپرک، لاکاتوشی و... باشد؟ از یکی از فیلسوفان علم در این رابطه سؤال کرده‌اند و او گفته است که خوشبختانه علم از ما بیست سال جلوتر است.





علاوه بر این، شما باید این مقبولیت را در افراد به وجود آورید، چرا که همین افراد باید این کار را به سرانجام برسانند. اساتید دانشگاه‌ها وقتی هیچ مشارکتی در طرح نداشته باشند، قطعاً در مقابل آن جیبه می‌گیرند. بنابراین سرفصل‌ها باید مقبولیت پیدا کنند و ما هم به این مسئله توجه داشتیم و بسیاری از اساتید دانشگاه‌ها را، به هر نحو ممکن، در این طرح مشارکت دادیم و به نظر من، مهم‌ترین نتیجه‌ای که گرفتیم دلگرمی و شور و نشاطی بود که در دانشگاه‌ها راه افتاده بود تا اندیشه‌ی جدیدی برای سرفصل‌ها و درس دادن‌ها در دانشگاه‌ها به وجود آید.

حدود سه هزار استاد در کل کشور در این طرح شرکت داشتند و نظرات نزدیک به هزار استاد گرفته شد و همه‌ی آن‌ها مورد بررسی قرار گرفت و بعد عده‌ای این مجموعه نظرات را انتخاب کردند. به این ترتیب، این طرح یقیناً می‌توانست مقبولیت بسیار خوبی هم پیدا کند و حتی لزومی نداشت که دیگر رسماً ابلاغ شود، اساتید وقتی می‌دیدند ایده‌های خودشان در کنار ایده‌های دیگر مطرح شده است، به بهترین شکل ممکن در این طرح مشارکت می‌کردند. این شاخص که باید علوم انسانی، اسلامی شوند هم از مجموع نظرات اساتید به دست آمده است؟ یعنی اجماع دانشگاهیان بر این بود که باید این علوم، اسلامی شوند؟

بله، دلیلش هم این است که ما سرفصل‌های قدیمی را ارزیابی می‌کردیم و از آن‌ها می‌پرسیدیم به نظر شما، این سرفصل‌ها چقدر اسلامی هستند؟ مثلاً چقدر ارزش‌های اسلامی در آن‌ها رعایت شده است؟ خیلی از آن‌ها می‌گفتند که مثلاً در فلان درس ارزش‌های اسلامی رعایت نشده است.

همه‌ی این آمارها در حال حاضر موجود است که برای مثال، کدام استاد گفته است که فلان درس چه میزان در بر دارنده‌ی ارزش‌های اسلامی است.

بر اساس این آمارها، می‌توان ادعا کرد که اکثریت اساتید علوم انسانی دانشگاه‌های ما علاقه‌مند هستند که مسیر تحول علوم انسانی به سمت مبانی اسلامی و رویکرد دینی حرکت کند. سؤال دیگر این است که این سرفصل‌ها به کجا رسیده‌اند؟ چه کسی باید نظر بدهد تا این سرفصل‌ها در دانشگاه‌ها ابلاغ و اجرا شود؟

بی‌دلیل یک سری از افراد جلوی این کار سنگ می‌اندازند. برای مثال، حدود نه ماه است که سرفصل‌ها را به تعدادی از اساتید داده‌ایم، اما متأسفانه هیچ کاری از پیش نمی‌برند. خیلی ساده است، سرفصل‌های جدید و قدیمی را به آن‌ها داده‌ایم و فقط کافی





افرادى كه در مقابل موضوعى به نام موضوع غرب منفعلانه برخورد مى‌كنند از دور خارج هستند و مى‌توان به آنها تهمت زد اما به كسانى كه منفعل نيستند و موضوع را بررسى و نقد مى‌كنند نمى‌توان عنوان غرب‌زده را اطلاق كرد.

است آن‌ها را با هم مقایسه کنند تا ببینند سرفصل‌های جدید بهتر هستند یا نه. متأسفانه همین کار را هم انجام نمی‌دهند. درست است که تهیه‌ی این سرفصل‌ها زمان می‌برد، ولی قضاوت اساتید درباره‌ی آن‌ها کار خاصی ندارد و زمان زیادی نمی‌خواهد. فقط کافی است سرفصل‌های گذشته را با سرفصل‌های جدید مقایسه کنند. کل این سرفصل‌ها ۵۵۰ عنوان بوده‌اند. این ۵۵۰ سرفصل را اگر به ده تا دوازده گروه تقسیم کنیم، به هر کدام از آن‌ها حدود چهل سرفصل می‌رسد؛ بعضی رشته‌ها بیشتر و بعضی‌ها کمتر. حدود نه ماه طول کشیده است تا آن‌ها بگویند که این سرفصل‌ها را قبول دارند یا نه.

بعضی رشته‌ها گفته‌اند سرفصل‌های قدیمی منابع بیشتری داشتند، در حالی که تمام سرفصل‌های قدیمی تقریباً یک تا سه خط بودند و اصلاً منبع ذکر نکرده بودند، در حالی که در سرفصل‌های جدید، بسیاری از منابع جدید آورده شده است. همه‌ی منابع اسلامی و غیراسلامی را بررسی نموده‌ایم و منابع هر سرفصل را مشخص کرده‌ایم.

خیلی ساده است، در یک برگه سرفصل‌های قدیمی و در یک برگه سرفصل‌های جدید را به آن‌ها دادیم و از آن‌ها خواستیم که این دو را با هم مقایسه کنند، اما این اتفاق نیفتاد، چرا که یک سری از افراد می‌گویند چون ما خودمان در این کار دخالت نداشته‌ایم، بنابراین نتیجه‌ی کار را تأیید نمی‌کنیم. فرض کنید در آن کمیته ده نفر وجود دارند و هشت نفر از آن‌ها در این طرح مشارکت کرده‌اند و آن دو نفری که نیامده‌اند امروز می‌گویند ما نتایج به دست آمده را قبول نداریم. به نظر من، این موضوع از کارهای بسیار زشت و زننده‌ای است که از منیت افراد ناشی می‌شود. حتی بعضی از آن‌ها می‌گفتند اگر سرفصل‌ها تغییر کند، ما تحصن می‌کنیم و اعتصاب می‌کنیم. ادعا می‌کردند که باید کار از اساس درست شود. من هم مخالف این موضوع نیستم، اما فعلاً که کار اساسی انجام ندادیم، در طول این یک سال می‌توانستیم شرایط را کمی بهتر کنیم، اما آن‌ها حاضر نیستند بپذیرند. اگر آن‌ها ده سال دیگر هم بتوانند به همین نقطه‌ای برسند که ما امروز به آن رسیده‌ایم، باز هم می‌توان امیدوار بود که تحولی در علوم انسانی اتفاق بیفتد.

وقتی صحبت از متون سکولار و غیرسکولار یا استاد

سکولار یا متدین می‌کنیم، طبعاً باید برای این تمایز، شاخص هم داشته باشیم؛ چرا که بدون شاخص، نمی‌توان قضاوت کرد. شما در مقام یک سیاست‌گذار، این شاخص‌ها را چگونه استخراج می‌کنید؟

اتفاقاً صحبت من همین است. مسئله اینجاست که این شاخص‌ها چگونه تعیین می‌شوند. می‌خواهم مشکل بودن کار را توضیح بدهم. در حال حاضر این شاخص‌ها دقیقاً تعیین نشده‌اند، اما فرض کنید که بخواهیم این شاخص‌ها را مشخص کنیم. در این حالت هر کس یک شاخص متفاوت ارائه می‌دهد. متأسفانه اجماعی در این شاخص‌ها وجود ندارد.

پس شما منکر داشتن شاخص مورد اجماع نیستید، بلکه معتقدید نمی‌توان به سادگی این شاخص‌ها را تعیین کرد. بله، از آنجا که به سادگی نمی‌توان این شاخص‌ها را تعیین کرد، به راحتی هم نمی‌توان اشخاص را سکولار دانست، اما متأسفانه برخی به راحتی به دیگران تهمت می‌زنند. حال این سؤال مطرح می‌شود که ما چگونه می‌توانیم بفهمیم یک جریان، اسلامی است یا خیر. پاسخ این است که در مجموع باید آدم‌ها از دیدگاه‌های متفاوتی موضوع را مورد بررسی قرار دهند. در واقع فقط این مهم است که فرد دغدغه‌ی این موضوع را داشته باشد. به نظر من، تنها یک شاخص لازم است و آن هم این است که فرد، در مقابل نگرش غربی، منفعلانه برخورد نکند. فقط باید فرد در مقابل نگرش غربی فعال باشد.

افرادی که در مقابل موضوعی به نام موضوع غرب منفعلانه برخورد می‌کنند از دور خارج هستند و می‌توان به آن‌ها تهمت زد، اما به کسانی که منفعل نیستند و موضوع را بررسی و نقد می‌کنند نمی‌توان عنوان غرب‌زده را اطلاق کرد. کسانی که به نحوی ارزش‌های دینی را در کارهای خودشان لحاظ می‌کنند و مورد توجه قرار می‌دهند، همه جزء آن مؤاردی قرار می‌گیرند که جزء یک سری از این شاخص‌ها هستند. این گروه می‌تواند طیف گسترده‌ای را شامل شود، ولی این ادعا که آدم‌هایی داریم که نماز شب هم می‌خوانند، اما سر کلاس درس سکولار هستند، به نظر من، پذیرفتنی نیست. لاقلاً من نمی‌توانم به این سادگی چنین چیزی را تشخیص بدهم.





در غرب رشته‌ای به نام «فلسفه‌ی علم» وجود دارد که مبنای تحول علمی را بررسی می‌کند. فیلسوفان علم هم بسیار هستند که هر کدام نظریات خودشان را دارند. حال سؤال این است که آیا می‌توان در عالم خارج، علمی را پیدا کرد که مبنای آن پوپری، لاکاتوسی و... باشد؟ از یکی از فیلسوفان علم در این رابطه سؤال کرده‌اند و او گفته است که خوشبختانه علم از ما بیست سال جلوتر است؛ یعنی کار آن‌ها متأخر بر علم است، نه مقدم بر آن. در واقع این طور نبوده است که یک فلسفه‌ی علم بسازیم و بگوییم از این به بعد بر اساس این متدولوژی، محققان آزمایشگاهی فلان شکل عمل کنند.

من می‌گویم بر فرض که این کار را انجام دادیم، به درد علوم انسانی نمی‌خورد. اگر چنین چیزی امکان داشت، در غرب اتفاق می‌افتاد. همان طور که گفتم، بین علم و فلسفه‌ی علم این فاصله وجود دارد. بین علوم انسانی اسلامی و فلسفه‌ی علوم انسانی هم این گپ وجود دارد. نکته‌ی بعدی این است که سه سال از حرف مقام معظم رهبری گذشته، ولی آیا کسی فلسفه‌ی علوم انسانی را درست کرده است؟

که اگر هم می‌شد یا بشود، در بین تکثر موجود در دستگاه‌های مسئول و متصدی، موانع عدیده‌ای، اعم از گره‌های ساختاری یا نحوه‌ی تلقی این مسئله، پیش خواهد آمد. بله، نظراتی می‌دهند که اصلاً با هم نمی‌خواند. نظر واحدی وجود ندارد که علوم انسانی اسلامی دقیقاً باید این گونه باشد. مدل‌های مختلفی در جامعه وجود دارد. آقایان در فرهنگستان علوم یک مدل دارند و افرادی مثل آقای خسرو باقری، آقای گلشنی، آقای دکتر نصر و... هر کدام مدلی مخصوص به خودشان دارند.

باید عده‌ای تمام کارهایشان را تعطیل کنند و روی این مباحث کار کنند. اصطلاحاً این کار از جمله کارهایی است که در آن صد نصفه آدم نمی‌توانند کار یک آدم را انجام دهند. اگر دویست نفر آدم را هم جمع کنید و به آن‌ها بگویید فلسفه‌ی علوم انسانی اسلامی بنویسید، یقیناً نمی‌توانند؛ در حالی که بعضی اوقات یک نفر به تنهایی می‌تواند. چرا؟ چون این کارها بیشتر از هر چیزی به ایده‌های جدی نیاز دارد.

آقای دکتر، در این سطحی که شما می‌فرمایید، مشکل همچنان باقی می‌ماند. اینکه افرادی با نگاه‌های مختلف و رویکرد ناقدانه علوم را بررسی کنند و به بررسی مبنای آن‌ها بپردازند، فکر می‌کنم باز هم مشکلی را حل نخواهد کرد. در این حالت، ممکن است شورای برنامه‌ریزی، شورای بررسی، شورای اسلامی شدن و... هر کدام نگاه خاص خودشان را داشته باشند و این مشکل همچنان ادامه پیدا کند. برای خروج از این مشکل چه برنامه‌ای باید بریزیم؟

دقیقاً همین طور است. بهترین برنامه این است که دو قدم به جلو برویم. هر کسی می‌تواند نظرات خاص خودش را داشته باشد، ولی باید حداقل دو قدم به جلو برداریم.

همین هم ارزشمند است. در دو قدم بعدی به اجماع بیشتری می‌رسیم و هماهنگی افراد بیشتر می‌شود. موضوع دیگر این است که در علوم انسانی افراد برجسته‌ای که درباره‌ی همه‌ی این مسائل کار کرده‌اند در راهبری این کار مؤثرترند. در واقع همه باید حرفشان را بزنند و یک نفر که نسبت به بقیه روحیه‌ی کاریزماتیک بیشتری دارد جلسه را پیش ببرد.

برداشت بنده از فرمایش حضرت عالی این است که در داخل یک دایره، باید بپذیریم که تکثر وجود دارد و فردی که در جامعه‌ی علمی و دینی ما شخصیت کاریزماتیک دارد باید این جریان را راهبری کند.

دقیقاً همین طور است. چنین شخصی باید این جریان را راهبری و مدیریت کند و مدیریت او هم باید متمرکز باشد؛ یعنی مشخص باشد که دو هفته‌ی پیش در فلان نقطه بوده‌ایم و امروز به اینجا رسیده‌ایم. البته در این رابطه شخص خاصی مد نظر بنده نیست. من فقط می‌گویم کسی که در این جایگاه قرار می‌گیرد باید به این مسئله توجه داشته باشد.

برخی صاحب‌نظران برای برون‌رفت از این مشکل و رهایی از تنش‌های موجود بین نهادهای متصدی علوم انسانی، معتقدند تدوین مبنای علوم انسانی در شاخه‌های مختلف و تدوین فلسفه‌های علوم انسانی، کارآمد خواهد بود. نظر شما چیست؟

اگر کارآمد بود، در غرب کارآمد بود. در غرب رشته‌ای به نام